

## هنجارشکنی در شعر صائب تبریزی

دکتر محمد حکیم آذر

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد شهرکرد

### چکیده

نگرش صائب تبریزی به شخصیتی معروف نظیر خضر - علیه السلام - دوگانه است. صائب در برخورد با داستان خضر(ع) و در ساختن تلمیح، گاه موافق سنت ادبی عمل می‌کند و گاه به‌خلاف عرف و عادت شاعران گذشته، با خضر(ع) و عناصر داستانی او مخالف‌خوانی می‌کند. اگر شاعرانی چون خاقانی، سعدی و حافظ با انتقادی ملیح به ماجرای خضر - علیه السلام - نگریسته‌اند، صائب در وسعت‌بخشیدن به این نگرش، تلاشی جدی کرده است. او گاه با شماتت خطاب به خضر(ع)، خود را بی‌نیاز از عمر جاودان و آب حیات، صاحب ویژگی‌هایی می‌داند که حتی خضر به آنها دست نیافته است. بدیهی است که صائب برای اثبات نظریات و افکار خویش و نیز برای ترجیح روش سلوک خود حاضر است از خضر(ع) سبق ببرد و او را با وجود همه اعتباری که در عالم ادب و عرفان دارد، بیرون از دایره علایق و پسندهای خود بیندارد، این نحوه نگرش، نوعی هنجارشکنی و گریز از سنت ادبی به‌شمار می‌رود. در این مقاله، موضوعاتی دسته‌بندی شده که در آنها صائب تبریزی نگرش انتقادآمیز خود را متوجه ماجرای حضرت خضر(ع) کرده است.

**کلیدواژه‌ها:** صائب تبریزی، سبک‌هندی(اصفهان‌ی)، مخالف‌خوانی، خضر(ع)، تلمیح.

### مقدمه

اگر امثال عرفی شیرازی، نظیری نیشابوری و طالب آملی را شاعران دوره شکل‌گیری سبک هندی (اصفهانی) و شاعری چون بیدل دهلوی را خاتم این سبک بدانیم، صائب تبریزی حد معادل و میانه این شیوه به‌شمار می‌رود. اشعار او از حیث مضامین، زبان، عناصر خیال، موسیقی و محتوا، به گونه‌ای است که باید او را از گویندگان ممتاز این سبک دانست. در شعر صائب، از وقوع گویی<sup>(۱)</sup> های محتشم کاشانی و از خیال‌بافی‌های افراطی بیدل خبری نیست. او در عهد صفوی، سبکی خاص بنیان نهاد که از نظر لفظ و معنا متعادل‌تر از شیوه سایر گویندگان قرن یازدهم است. به همین منظور می‌توان این سبک را سبک صائب نام نهاد.<sup>(۲)</sup>

صائب، شاعری بسیار پرکار بوده است<sup>(۳)</sup> و از همین رو، ادبیات سست و مضامین سخیف هم به شعر او راه پیدا کرده و بهانه به دست منتقدان و مخالفان داده است. دکتر ذبیح‌الله صفا معتقد است «از زمانی که نوبت سخن به بنیانگذاران شیوه جدید در نیمه دوم از سده دوازدهم رسید، به‌جای آنکه مبالغه‌کاران یا ناتوانانی از میان نوآوران عهد اخیر صفوی را نشانه ملامت کنند، به تواناترین آنها یعنی صائب تاختند و همه تقصیرها را برعهده او نهادند و بعضی از بیت‌های او را که قابل عیب‌گیری است، بهانه تخطئه وی ساختند و حال آنکه به‌واقع صائب در غزل تواناست و با آنکه بسیار گفته، کمتر سخن قابل ایراد دارد.» (صفا ۱۳۷۳ : ۱۲۷۹)

داستان‌ها و اساطیر در شعر فارسی، با وجود تحولات اجتماعی، سیاسی، دینی و مذهبی، رنگ و جلوه خود را حفظ کرده‌اند. در مسیر تاریخ ایران، گاه اساطیر حماسی و گاه اساطیر دینی رشد کرده‌اند. اقبال همگانی به شعر و ادب، از ویژگی‌های محیط اجتماعی عهد صفوی است. شعر از دربار به کوچه و خیابان راه پیدا کرد و مردم عادی نیز قریحه خود را در عالم ادب آزمودند. توجه به سنت‌های ادبی و صنایع بدیعی، از شروط سخنوری در گذشته بود. شاعران، از درس‌خوانده‌ترین تا کم‌سوادترین‌شان، حداقل اطلاعات ادبی را در شعر و زبان خویش به‌نمایش می‌گذاشتند. یکی از رویکردهای سنتی، توجه به تلمیح بود.

قدما در کتاب‌های بلاغت، مسئله بهره‌مند شدن شاعر را از اساطیر در باب ویژه‌ای با عنوان تلمیح آورده‌اند و در تعریف آن می‌گویند: تلمیح این است که شاعر در خلال شعر خویش، به داستان یا شعری یا مثلی اشارت کند و به گونه رمز و نشانه‌ای آن را بیاورد. (شفیعی کدکنی ۱۳۶۶ : ۲۴۳)

جلوه‌گاه اساطیر ملی و اساطیر دینی در شعر، همین صنعت تلمیح بوده است. شعر دوره صفوی، سرشار از تلمیحات مربوط به اساطیر اسلامی و سامی است؛ و در این میانه، داستان‌های کسانی که به نوعی در کتاب‌های تفاسیر یا آیات قرآن کریم از آنها یاد شده است، بیشتر به چشم می‌خورد. صائب در تلمیح‌پردازی، توجه ویژه‌ای به اساطیر دینی و شخصیت‌های قرآنی داشته است. در غزل او، نام کسانی چون حضرت خضر، حضرت موسی، حضرت یوسف - علیه‌السلام - و گروهی دیگر از پیامبران و شخصیت‌های معروف قرآنی دیده می‌شود. صائب با داستان‌های این شخصیت‌ها مضامین متعددی ساخته و در این مضمون‌سازی به دو شیوه عمده توجه کرده است:

الف - توجه به تلمیحات همانند متقدمان و پیروی از سنت ادبی در تلمیح‌پردازی (موافق‌خوانی)، ب - هنجارشکنی در تلمیح‌پردازی (مخالص‌خوانی).

در بخش «الف»، صائب همانند شاعران و نویسندگان متقدم، عناصر داستانی مختلفی را به کار گرفته است. او در تلمیح‌پردازی، سنت ادبی را در نظر داشته و در چهارچوب داستان‌ها و اساطیر دخالت نکرده است. این نوع موافق‌خوانی و حرکت در مسیر عرف ادبی، نه فقط خاص صائب که خاص همه شاعران بوده است. اینکه با نام یوسف - علیه‌السلام - داستان دوری یعقوب (ع) از فرزند و ماجرای برادران حق‌ناشناس و عشق زلیخا و بوی پیراهن و ... به زبان شعر روایت شود، امری کاملاً طبیعی و مطابق با هنجارهای ادبی است.

در بخش «ب»، صائب، داستان، موضوع یا مضمون را از زاویه غیرمتعارف می‌نگرد و به خلاف‌آمد عادت در مورد آن داوری می‌کند. برای مثال، در سنت ادبی ما حضرت عیسی (ع) نماد زندگی‌بخشی و درمان بیماران است. اما در شعر صائب، ابیاتی وجود دارد که در آنها با این ویژگی عیسی (ع) با طعن و کنایه برخورد شده است.

به درد من نتوان برد ره که دست مسیح هزار مرتبه نبض مرا گرفت و گذشت<sup>(۴)</sup>  
(دیوان صائب ۱۰/۱۸۲۶)

این موضوع در ارتباط با شخصیت‌های قرآنی نظیر خضر، سلیمان، یعقوب، یوسف، عیسی و یونس - علیهم‌السلام - یا شخصیت‌های اساطیری و افسانه‌ای مثل اسکندر، رستم و جمشید، بسیار پررنگ است.

هرگاه کسی به آفاق و انفس نگاه تازه‌ای داشته باشد، به‌ناچار برای انتقال صور نوین ذهنی خود - ما فی الضمیر خاص خود - باید از زبان جدیدی استفاده کند و اصطلاحات و نحو

و ترکیب نوینی به کار برد، به‌ناچار اسم و اصطلاح وضع خواهد کرد یا به لغات بار معنایی تازه‌ای می‌دهد.» (شمیسا ۱۳۷۵: ۱۵)

صائب تبریزی به‌خاطر داشتن همین نگاه تازه، در رویارویی با شخصیت‌های داستانی دریچه‌ای نو گشوده و با نظری متفاوت به داستان زندگی و تاریخ حیات آنها نگریسته است. این نگرش، با رنگ انتقادی خاص خود، حقایق موسوم و متداول داستان‌های معروف قرآنی و اساطیری را تأمل‌پذیرتر از گذشته کرده است. گاه صائب خط قرمزی را که در شرح و عرف برای این شخصیت‌ها تعریف شده است، می‌شکند و پا را حتی از دایره انتقاد فراتر می‌نهد و کار را به شماتت و سرزنش می‌کشاند:

پیش من خوش‌تر بود از منت آب حیات      تشنه‌لب خود را به دریای سراب انداختن  
(دیوان صائب ۶۰۱۵/۸)

نگاه موافق و متداول ادبی به شخصیت‌هایی که نامشان رفت، در شعر صائب به‌کرات دیده می‌شود. صائب حق آرایه تلمیح را همانند گذشتگان به‌نیک‌ی به‌جای آورده؛ ولی تعداد ادبیاتی که در آنها از زاویه مخالف به اشخاص معروف نگریسته، آنقدر زیاد است که می‌توان آن را یک ویژگی سبکی به‌حساب آورد. در تاریخ شعر فارسی، شاعران زیادی بوده‌اند که نگاهی انتقادآمیز به شخصیت‌های معروف داشته‌اند؛ اما چون بسامد این موضوع در شعرشان فراوان نبوده است، نمی‌توان مخالف‌خوانی را ویژگی سبکی آنان دانست. برای مثال، به ابیات زیر توجه کنید:

گر بر این چاه زنخدان توره بردی خضر      بی‌نیاز آمدی از چشمه حیوان دیدن  
(سعدی ۱۳۸۳: ۵۴۷)

راهم مزن به وصف زلال خضر که من      از جام شاه جرعه‌کش حوض کوثرم  
(حافظ ۱۳۶۷: ۳۲۹)

نه عمر خضر بماند نه ملک اسکندر      نزاع بر سر دینی دون مکن درویش  
(همان: ۲۹۰)

پس مخالف‌خوانی را می‌توان شکستن هنجارهای پیشین در تلمیح‌پردازی یا انحراف از نُرْم (هنجار) ادبی (سنت ادبی) دانست. به این شیوه در صنایع معنوی و سایر علوم ادبی توجه نشده است. تنها در کتب بلاغت قدیم، از صنعتی به‌نام «تغایر» نام برده‌اند؛ که در تعریف آن گفته‌اند:

آن است که متکلم بر وجه لطیفی مدح کند آنچه را نزد عموم نکوهیده است یا قبح کند آنچه را نزد دیگران ستوده است. بعضی این صنعت را دو قسم کرده‌اند: «تحسین مالاِستَغْنَح» و «تقییح مالاِستَحْسَن». (شمش‌العلمای گرکانی ۱۳۷۷: ۱۵۴)<sup>(۵)</sup>

در مخالف‌خوانی‌های صائب، آنچه بیش از همه دیده می‌شود، نگاه منتقدانه صائب به برخی شخصیت‌های معروف نظیر حضرت خضر - علیه‌السلام - است. تقریباً یک‌سوم کل ابیاتی که واژه خضر یا عناصر داستان او مثل آب حیات، آب حیوان، چشمه حیوان، ظلمات، اسکندر، و عمر جاوید و ... در آنها وجود دارد، دربردارنده مخالف‌خوانی است. این امر درخصوص شخصیت‌های دیگر نظیر موسی، عیسی و سلیمان - علیهم‌السلام - ملایم‌تر و با تعداد ابیات مخالف کمتر است. در این تحقیق، هنجارشکنی (انحراف از نُرم)<sup>(۶)</sup> در تلمیحات مربوط به خضر - علیه‌السلام - بررسی شده است که خود به‌عنوان نمونه‌ای از شیوه صائب در مخالف‌خوانی به‌شمار می‌رود.

### صائب و خضر(ع)

آیه ۶۵ از سوره مبارکه کهف، بی‌آنکه به صراحت از خضر(ع) نامی ببرد، او را بنده‌ای از بندگان خداوند دانسته است:

«فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلْمًا مِنْ لَدُنَّا عُلْمًا»

در تفاسیر مختلف، منظور از «عبد» را خضر(ع) دانسته‌اند. خضر، «نام یکی از پیغمبران اولیاست ...، این نام در قرآن کریم نیامده است و تنها چیزی که هست، وصف او به عبودیت و حصول علم لدنی است. مطابق اکثر روایات اسلامی، نام او خضر و کنیتش ابوالعباس است و بعضی نام او را الیسع گفته‌اند و درباره شهرت وی به خضر می‌گویند که او به هرجا می‌گذرد و یا هرجا نماز می‌گذارد، زمین در زیر پا یا در اطراف او سبز و خرم می‌شود و بعضی گفته‌اند که نامش ایلیا و مادرش رومی و پدرش از پارس بوده است.» (شمیسا ۱۳۷۱: ۲۴۷).

خضر(ع) در ادب عرفانی، دلیل، راهنما، پیر و مرشد صوفیان است و در ادبیات عامیانه هم جایگاه خاصی دارد، به‌طوری‌که زیارتگاه‌ها، قدم‌گاه‌ها، چشمه‌ها و کوه‌های زیادی به نام او در سرزمین ما وجود دارد. داستان‌هایی که درخصوص خضر(ع) وجود دارد، از دو سرچشمه قرآن کریم و فرهنگ عامه به ادبیات فارسی راه پیدا کرده است<sup>(۷)</sup>؛ اما به‌طورکلی

از زمانی که شعر و ادب رنگ علمی و مذهبی به خود گرفت (حدوداً از اواخر قرن پنجم هجری) و از همان زمان که به موازات جریان‌های علمی و اعتقادی، گرایش‌های صوفیانه هم به شعر راه یافت، چهره خضر(ع) در شعر فارسی پررنگ‌تر جلوه کرد.

شیعت فاطمیان یافته‌اند آب حیات خضر دوران شده‌استند که هرگز نمرند  
(ناصرخسرو ۱۳۶۸ : ۶۸)

در قدح ریز آب خضر از جام جم باز نتوان گشت از این در بی‌فتوح  
(عطار ۱۳۷۴ : ۱۱۵)

بودم در این که خضر درآمد ز راه و گفت عید است و نورهان شده ملک سکندرش  
(خاقانی ۱۳۷۳ : ۲۲۴)

اولین نمونه‌های هنجارشکنی درباب خضر(ع) با ملایمت و محافظه‌کاری از حدود قرن ششم به چشم می‌خورد:

گرچه آب خضر جام جم بشد تشنه جام جهان‌آرای افزای توست  
(عطار ۱۳۷۴ : ۳۱)

سعدی و حافظ این محافظه‌کاری را با کنایات آمیختند و خضر(ع) را مورد نقد ملیح خود قرار دادند؛ اما هیچ‌گاه کار را به ترک ادب شرعی نکشانیدند.

لب‌های تو خضر اگر بدیدی گفتم لب چشمه حیات است  
(سعدی ۱۳۸۳ : ۳۶۸)

فرق است از آب خضر که ظلمات جای اوست تا آب ما که منبعش الله‌اکبر است  
(حافظ ۱۳۶۷ : ۲۹)

آب حیوان اگر این است که دارد لب دوست روشن است این که خضر بهره‌سرابی دارد  
(همان : ۱۲۴)

واضح است که در نمونه‌های ذکر شده، مقصود شاعران، تفضیل اموری خاص بر داستان خضر(ع) است. به طوری که اهمیت آن امور را برسانند، نه اینکه قدر و قیمت اسطوره دینی خضر را کم کنند. آنها سعی دارند از طریق قیاس، اهمیت موضوعی را که در سر دارند اثبات کنند.

عدول از هنجار در شعر صائب درخصوص خضر(ع) را می‌توان به موضوع‌های زیر تقسیم کرد:

۱. تفضیل بر خضر(ع) یا عناصر داستانی او، ۲. نپذیرفتن منت آب حیات، ۳. بی حاصل بودن عمر جاودان، ۴. تنهاخوری خضر(ع)، ۵. ناتوانی خضر(ع)، ۶. شرمندگی خضر(ع)، ۷. پرهیز از آب حیات، ۸. گرانجانی خضر(ع)، ۹. حیرت از خضر(ع)، ۱۰. خودخواهی خضر(ع)، ۱۱. ننگ آب حیات، ۱۲. ملامت خضر (ای خضر(ع) ...)، ۱۳. عمر جاودان ارزانی خضر(ع)، ۱۴. سیرشدن خضر(ع) از حیات، ۱۵. پایان پذیرفتن عمر ابد، ۱۶. یاران خضر(ع)، ۱۷. گمراه‌کنندگی خضر(ع)، ۱۸. پشیمانی خضر(ع)، ۱۹. امساک خضر(ع)، و ۲۰. افسانه‌بودن ماجرای خضر(ع).

برای جلوگیری از به درازا کشیدن کلام، به چند مورد از موضوعات ذکرشده می‌پردازیم:

۱. تفضیل بر خضر(ع) یا عناصر داستان او:

سبزه خوابیده ما می‌زند پهلو به چرخ سرو کوتاهی است عمر خضر از بستان ما  
(دیوان صائب: ۲۹۰/۸)

به کام خضر آب زندگی را تلخ می‌سازم به‌رغبت بس که می‌بوسم لب پیمانۀ خود را  
(همان: ۳۶۲/۶)

نعمت آن است که چشمی نبود در پی آن چشمه خضر تو را، دیده گریان ما را  
(همان: ۴۸۶/۶)

تا قطره‌ای ز آب سبکروح تیغ هست آب بقا مخور که گران‌جان کند تو را  
(همان: ۶۸۸/۳)

گرچه صائب آب حیوان می‌دهد عمر ابد حفظ آب روی خود آب بقای دیگر است  
(همان: ۹۹۴/۱۶)

چون سکندر خضر اینجا خاک می‌بوسد ز دور چشمه آن لب چو آب زندگی لب‌خورده نیست  
(همان: ۱۳۱۲/۶)

خضر را می‌کند از چشمه حیوان دلسرد از دم تیغ شهادت دم آبی که مراست<sup>(۸)</sup>  
(همان: ۱۴۲۷/۱۰)

۲. صائب معتقد است تا آنجا که مقدور است، باید از عمر جاوید و آب حیات حذرکرد و نباید منت خضر(ع) یا آب زندگانی را کشید، چون غایت زندگی و هدف از حیات فقط زیستن نیست. این مضمون مکرر به‌شکلی غالباً آمیخته با سرزنش و همراه با نوعی ستیزه‌گری در برابر عناصر داستان خضر(ع) در غزل صائب خودنمایی می‌کند. صائب

در پی آن است که بی‌مقدار بودنِ عمر (حتی به‌صورت جاودانش) را به مخاطب خود یادآوری کند:

بس کز آب زندگانی چین ابرو دیده‌ام      بی‌محابا می‌کشم چون زخم در بر تیغ را  
(همان : ۹۰/۲۵)

مَنْت خشک و جبین تلخ‌آب زندگی      بر سکندر آب حیوان می‌کند آینه را  
(همان : ۲۳۷/۱۲)

ما ز خاطر آرزوی آب حیوان شسته‌ایم      زنگ ظلمت نیست بر آینه اقبال ما  
(همان : ۲۵۸/۴)

حریف خضر و رشک آب حیوان نیستم صائب      ز آب تیغ او پر می‌کنم پیمانه خود را  
(همان : ۳۶۲/۹)

معنی توفیق غیر از همت مردانه چیست؟      انتظار خضر بردن ای دل فرزانه چیست؟<sup>(۹)</sup>  
(همان : ۱۲۴۳/۱)

۳. مضمون دیگری که صائب از آن دستمایهٔ هنجارشکنی در تلمیحات مربوط به خضر(ع) را فراهم کرده، تفضیل اندیشه‌ها و عناصر خیال خود بر عناصر داستان خضر(ع) است. او برای اثبات مضمونی که در سر دارد، آن را با روشی قیاسی در برابر خضر(ع) یا چهارچوب داستان او قرار می‌دهد و سرانجام پرتری مافی‌الضمیر خود را بر ماجرای خضر(ع) یا بخشی از آن به‌اثبات می‌رساند. او در پی اثبات این موضوع است که خضر(ع) هم از زندگی جاوید به‌تنگ آمده است. در این مخالف‌خوانی‌ها، آنچه موج می‌زند، این مضمون است که حاصلی از عمر جاوید به‌دست نخواهد آمد؛ یا اینکه عمر ابد هم کوتاه است؛ و انسان جست‌وجوگر نباید در سراچهٔ ترکیب، تخته‌بند تن باشد.

زیر تیغ ازبس به رغبت جان‌فشانی می‌کنیم      خضر را از زندگی بیزار می‌سازیم ما  
(همان : ۲۷۶/۱۳)

بلاست خواب پریشان دراز چون گردد      چه دلخوشی بود از عمر جاودانه مرا  
(همان : ۶۲۹/۴)

بهار عمر ملاقات دوستداران است      چه حظ کند خضر از عمر جاودان تنها  
(همان : ۶۷۱/۲)



مدت عمر ابد یک آب خوردن بیش نیست      خضر خوش هنگامه‌ای بر آب حیوان چیده است

(همان : ۱۱۶۷/۲)

ای سکندر تا به کی حسرت خوری بر حال خضر      عمر جاویدان او یک آب خوردن بیش نیست<sup>(۱۰)</sup>

(همان : ۱۲۸۱/۵)

۴. صائب گاه خضر(ع) را اهل امساک و بخل می‌داند. می‌دانیم که خضر(ع) به دستگیری اسکندر به ظلمات راه یافت و تنها کسی بود که فیض نوشیدن آب حیات را کسب کرد (همراهان او محروم از این موهبت بازگشتند).<sup>(۱۱)</sup> صائب می‌گوید که خضر(ع) می‌توانست به همراهان خود از آب حیات بنوشاند؛ ولی از این کار دریغ ورزید. بهره‌ای که خضر(ع) از نوشیدن آب حیات برد، عمر طولانی، دیدن داغ عزیزان و گرانجانی دنیوی بود. دنیایی که از منظر عارفان و شاعران، اقامتگاهی موقت است؛ پس خضر(ع) با ماندن در این دنیا، ناخواسته اصرار بر گرانجانی دارد:

چشم دلسوزی مدار از هم‌رهان روز سیاه      کز سکندر خضر می‌نوشد نهانی آب را

(همان : ۱۶۷/۸)

حیات جاودان بی‌دوستان مرگی است پابرجا      به‌تنهایی مخور چون خضر آب زندگانی را

(همان : ۴۴۶۳)

می‌کند هم‌رهی خضر، بیابان مرگت      اگر از درد طلب راهبری نیست تو را

(همان : ۴۹۱/۴)

به احتیاط ز دست خضر پیاله بگیر      مباد آب حیات دهد به‌جای شراب

(همان : ۹۰۵/۵)

بیرفیقان آب خوردن می‌دهد خجالت ثمر      خضر را از دیده‌ها شرمندگی پوشیده است

(همان : ۱۱۷۵/۹)

خضر اگر تیری به تاریکی فکند از ره مرو      آنکه می‌بخشد حیات جاودان پیداست کیست

(همان : ۱۲۴۴/۱۲)

مدار چشم مروّت ز هیچ‌کس صائب      که خضر را غم محرومی سکندر نیست

(همان : ۱۷۹۷/۱۲)

خضر آب زندگی به سکندر نمی‌دهد      در طبع روزگار مروّت نمانده است<sup>(۱۲)</sup>

(همان : ۱۹۸۰/۱۰)

۵. در ادب عرفانی، خضر رهبر راه‌گم‌کردگان است. در ادب عامه هم بسامد این برداشت تقریباً بالاتر از سایر تعبیر پیرامون خضر(ع) است. صائب در ابیات زیر، از دریچه‌ای دیگر به این بخش از زندگی خضر(ع) نگریسته است. او مدعی است که در تاریکی‌های دنیا، خود خضر(ع) هم از جویندگان راه حقیقت است. چگونه می‌توان از کسی که خود در زندان دنیا، چشم‌پسته، اسیر شده است، تمنای یآوری و راهبری داشت:

از سر تعمیرم ای خضر مروّت درگذر برنمی‌دارد مرا از خاک این تعمیرها

(همان: ۳۰۱/۹)

من به این سرگشتگی صائب به منزل چون رسم در بیابانی که چندین خضر سرگردان شده‌است

(همان: ۱۱۴۷/۱۱)

تا چه باشد در بیابان طلب احوال ما خضر اینجا رهنورد رهنما گم‌کرده‌ای است

(همان: ۱۱۸۵/۵)

چه انتظار خضر می‌بری قدم بردار هزار گمشده را شوق رهنما کرده است

(همان: ۱۷۵۰/۹)

برو خضر که من آن کعبه‌ای که می‌بینم دلیل راهش غیر از شکسته‌پایی نیست

(همان: ۱۸۲۰/۵)

خضر را ما سبزه این بوم و بر پنداشتیم گردبادی هم نشد زین دشت بی‌حاصل بلند

(همان: ۲۵۸۸/۶)

در این وادی که هرسو چون خضر آوره‌ای دارد نمی‌گردد بیابان‌مرگ اگر از خود جداگردد<sup>(۱۳)</sup>

(همان: ۶۷۶۳/۳)

۶. در شعر و نثر قبل از قرن یازدهم غالباً امتیازی که برای خضر(ع) قائل بوده‌اند، نوشیدن آب حیات است. شاعران، خضر(ع) را مباحی و مبتهج از نوشیدن آب زندگی می‌دانند. اما، شعر قرن یازدهم - به ویژه شعر صائب - در بردارنده این مضمون است که خضر(ع) از نوشیدن آب حیات شرمگین است.

بی‌رفیقان آب خوردن می‌دهد خجالت ثمر خضر را از دیده‌ها شرمندگی پوشیده است

(همان: ۱۱۷۵/۹)

سبز نتواند شد از خجالت میان مردمان هر که آب زندگی چون خضر تنها می‌خورد

(همان: ۲۳۹۸/۲)

از این خجالت که تنها خورد آب زندگانی را ندانم خضر پیش مردمان چون سبزی می‌گردد  
(همان : ۲۸۵۳/۹)

شود گرد خجالت بر جبین خضر بنشیند غباری از سر خاک سکندر چون هوا گیرد  
(همان : ۲۹۷۱/۵)

۷. نوشیدن آب زندگی، عواقب ناپسندی در پی دارد:

ز آب زندگی آینه هم زنگار می‌گیرد بود ظلمت نصیب از چشمه حیوان سکندر را  
(همان : ۳۶۶۶/۶)

نظر به چشمه حیوان نمی‌کنم صائب مرا ز راه برد جلوه سراب کجا  
(همان : ۵۷۴/۱۴)

توان ز آینه جبهه سکندر دید سیاه‌کاسگی آب زندگانی را  
(همان : ۶۴۸/۵)

با تشنگی ز چشمه حیوان گذشته‌ایم از خضر انتقام سکندر کشیده‌ایم<sup>(۱۵)</sup>  
(همان : ۵۸۸۲/۵)

۸. حیرت از خضر(ع) در تعدادی از ابیات صائب به چشم می‌خورد. صائب با ابزار پرسشگری، به سراغ خضر(ع) می‌رود تا نقدی موشکافانه بر داستان حیات او بگذارد:

چون به عمر جاودان صائب تسلی شد خضر داشت سیری عالم امکان ولی ماندن نداشت  
(همان : ۱۳۴۲/۱۰)

ما از این هستی ده روزه به تنگ آمده‌ایم وای بر خضر که زندانی عمر ابد است  
(همان : ۱۴۴۴/۶)

جز دمی آب که صد چشم بود در پی آن خضر از چشمه حیوان چه تواند دریافت  
(همان : ۱۶۳۳/۹)

از این خجالت که تنها خورد آب زندگانی را ندانم خضر پیش مردمان چون سبزی می‌گردد  
(همان : ۲۸۵۳/۹)

ما به این ده‌روزه عمر از زندگانی سیر آمدیم خضر چون تن داد - حیرانم - به عمر جاودان  
(همان : ۵۹۸۵/۶)

نیست جز داغ عزیزان حاصل پابندگی خضر حیرانم چه لذت می‌برد از زندگی  
(همان : ۶۷۱۹/۱)

من شدم دلگیر صائب زین حیات پنج روز      خضر چون آورد تا امروز تاب زندگی  
(همان: ۶۷۲۰/۱۴)

سبزه زیر سنگ نتوانست قامت راست کرد      چیست حال خضر یارب زیر بار زندگی  
(همان: ۶۷۲۲/۲۳)

۹. صائب، خضر(ع) را مورد خطاب قرار می‌دهد و از سر انتقاد - که گاه تند و شماتت‌آمیز هم هست - گستاخانه چیزی را از او می‌پرسد. این ملامت‌گری در کل غزل‌های صائب چندان زیاد نیست؛ اما به‌هرحال ساختار جملاتی که خضر(ع) در آنها مخاطب است - و شبه‌جمله‌ای با نام او ساخته می‌شود - از حیث مخالف‌خوانی جالب است:

برو خضر که من آن کعبه‌ای که می‌بینم      دلیل راهش غیر از شکسته‌پایی نیست  
(همان: ۱۸۲۰/۵)

ای خضر چند تیر به تاریکی افکنی      سرچشمه حیات نهان در دل شب است  
(همان: ۱۸۶۷/۲)

ای خضر غیر داغ عزیزان و دوستان      حاصل تو را ز زندگانی جاودانه چیست؟  
(همان: ۲۰۲۶/۴)

تو ای خضر از زلال زندگی بردار کام خود      که این لب‌تشنه لعل آبداری در نظر دارد  
(همان: ۲۹۲۱/۲)

در هر گذر سیل مکن آبروی خویش      ای خضر پاس چشمه حیوان نگاه‌دار  
(همان: ۴۷۱۷/۴)

به من تکلیف آب زندگی کردن بود گشتن      تو را ای خضر در قید جهان جاوید می‌خواهم  
(همان: ۵۶۰۸/۴)

۱۰. خضر(ع) فیض دستیابی به آب زندگی را به‌مدد دیگران به‌دست آورد. درحقیقت خضر(ع) بر نردبانی پا نهاد که پله‌های آن کسانی از قبیل اسکندر بودند. اسکندر ابزاری بود برای دستیابی خضر(ع) به سرچشمه آب حیات؛ اگرچه شوکت و جلال پادشاهی داشت، ولی درعین غنا محتاج حیات جاودان بود. همین پارادوکس غنا و فقر است که یکی از گسترده‌ترین مضامین اسطوره‌ای را در فرهنگ تمامی ملت‌ها ساخته است. حیات جاوید و حسرت دستیابی به آن، بن‌مایه داستان‌ها، افسانه‌ها و اسطوره‌های فراوانی است که ماجرای

اسکندر، اسطوره کاووس، حماسه اسفندیار، داستان کی گشتاسب و دیگران در ادبیات فارسی، مثنوی از این خروار به شمار می‌رود. خضر(ع) با دستیابی به عمر جاوید و نوشیدن آب حیات، دیگران را در حسرت عمر ابد باقی گذاشت. شاید این اتفاق را بتوان ناشی از جبر دانست. ولی صائب آن قدر اختیار برای خضر(ع) قائل است که می‌گوید:

به سکندر ندهد قطره آبی هرچند خضر سیراب ز اقبال سکندر شده است  
(همان: ۱۵۳۹/۳)

ز اقبال سکندر خضر بر دل داغها دارد که آب زندگانی جای چشم تر نمی‌گیرد  
(همان: ۲۹۹۲/۶)

سایه ارباب دولت شمع راه ظلمت است خضر از اقبال سکندر یافت آب زندگی  
(همان: ۶۷۲۰/۹)

۱۱. صائب تبریزی در دو بیت، ماجرای خضر را به صراحت افسانه می‌داند و همانند مضامین ذکرشده در شماره ۱، اموری دیگر را بر داستان خضر(ع) برتری می‌نهد. او چرخ ستمگر را ظالم‌تر از آن می‌داند که حتی اجازه دهد قطره آبی خوش از گلوی کسی پایین برود، چه رسد به اینکه کسی زیر این آسمان کبود آب حیات بنوشد:

خضر و سیر ظلمت و آب حیات افسانه است تازه شد هر کس شراب کهنه در مهتاب زد  
(همان: ۲۴۰۶/۵)

حرفی است اینکه خضر به آب بقا رسید زین چرخ دل‌سیه دم آبی ندید کس  
(همان: ۴۸۵۵/۶)

## نتیجه‌گیری

شاعران سبک هندی در ادامه مسیر شعر فارسی، تلمیح را به شکلی به‌کاربردند که بتواند در خلق مضمونی تازه مؤثر باشد؛ و در این مسیر حتی در تلمیحات دستکاری‌هایی هم کرده‌اند یا گاه شاخه‌های فرعی (اپیزود) در داستان‌های معروف ساخته‌اند که در کتاب‌های تفسیر و دیگر آثار ادبی پیش از خودشان<sup>(۱۶)</sup> سابقه نداشته است.

نکته قابل توجه این است که هرچه از شعر سبک خراسانی فاصله می‌گیریم و به سبک هندی نزدیک‌تر می‌شویم، رنگ ملی تلمیحات و اساطیر کمتر و رنگ دینی و سامی آنها

زیادتر می‌شود به طوری که در دیوان صائب، بسامد تلمیحات ملی و حماسی تقریباً به صفر نزدیک می‌شود.

دیوان صائب تبریزی، با بهره‌گیری از عنصر تلمیح در سطح گسترده و توجه فراوان به شخصیت‌های سامی و اساطیر اسلامی، از لحاظ مطالعه تلمیحات، جایگاه خاصی دارد. بالابودن بسامد نام‌هایی چون خضر، یوسف، موسی، عیسی، سلیمان، مریم - علیهم‌السلام - و پایین بودن آمار نام‌های حماسی اساطیر ملی نشانه‌ای از گرایش‌های خاص اجتماعی و سیاسی عهد صفوی است.

صائب در شرایطی این‌چنین، با رویکردی افراطی به اسطوره‌های سامی، در دوباره‌خوانی داستان‌ها و تلمیحات مربوط به آنها دارد و از همین رهگذر است که مسئله‌ای به نام مخالف‌خوانی یا هنجارشکنی در بستر تلمیح آفریده می‌شود و در همین مخالف‌خوانی‌هاست که گاه مضامینی به چشم می‌خورد که در شعر و نثر گذشته اصلاً سابقه نداشته است:

برنمی‌آید غرور حسن با تمکین عشق یوسف از کنعان به سودای زلیخا می‌رود

(همان: ۲۶۴۵/۳)

عشق مغرور کند خون به دل حسن آخر یوسف آن نیست که مغلوب زلیخا نشود

(همان: ۳۶۰۶/۸)

چند روزی بود اگر مهر سلیمان معتبر تا قیامت سجده‌گاه خلق مَهرِ کربلاست

(همان: ۳۵۹۰)

### پی‌نوشت‌ها

۱. از اصطلاحات رایج ادبی به معنای ذکر حقایق در ارتباط با معشوق در غزل.
۲. صائب تنها شاعری است که پس از حافظ طریقه‌ای مستقل و ممتاز دارد. وی نماینده کامل سبک زمان و زبان مردم خویش است. محال است جای خالی او را در این طرز سخن - که دویست سال زبان ادبی ایران و هند و عثمانی بود و بر ذوق و حال مردم بسیاری از این سرزمین‌ها حکومت می‌کرد - بتوان به سخنی دیگر پر کرد. (کریمی ۱۳۷۱: ۲۴)
۳. میرزا، نهایت کثیرالکلام و بدیهه‌گو بوده است. او در برهانپور دکن بود که یک قصیده شصت شعری فقط هنگام چاشت گفت. خود در کیف و نشئه این قادرالکلامی چنین می‌سراید:

هزار حیف که عرفی و نوعی و سنجر نیند جمع به دارالعیار برهانپور  
که قوت سخن و لطف طبع می‌دیدند نمی‌شدند به طبع بلند خود مغرور  
همین قصیده که یک چاشت وی داد مرا ز اهل نظم که گفته است در سنین و شهرور

(نعمانی ۱۳۶۸: ۱۶۶)

۴. ابیاتی که از صائب نقل می‌شود، از دیوان شش‌جلدی او به‌کوشش محمد قهرمان انتخاب شده است. شماره سمت چپ، شماره غزل و شماره سمت راست، شماره بیت است.

۵. همچنین برای آگاهی بیشتر از نمونه‌ها و برداشت‌های منتقدان سبک هندی از مسأله تغایر، نگاه کنید به آزاد بلگرامی، ۱۳۸۲: ۶۵-۶۶.

۶. البته انحراف از نرم (هنجارشکنی)، اصطلاح حوزه زبان‌شناسی است؛ ولی به تعبیر سیروس شمیسا می‌توان انحراف در فکر و مضمون و ... هم داشت. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به: شمیسا، ۱۳۷۵: ص ۵۸ تا ۶۵.

۷. برای آگاهی بیشتر، رجوع شود به میرشکرایی، ۱۳۵۸.

۸. در ادامه این نگرش، می‌توان به ابیات زیر مراجعه کرد:

،۱۸۰۵/۲، ۱۸۱۶/۵، ۱۴۵۶/۳، ۱۵۱۵/۷، ۱۵۲۷/۲، ۱۶۳۷/۸، ۱۷۴۱/۷، ۱۷۵۳/۳، ۱۷۷۴/۲  
،۱۸۲۹/۶، ۱۸۴۳/۲، ۱۸۷۵/۸، ۱۴۵۶/۳، ۱۵۱۵/۷، ۱۵۲۷/۲، ۱۵۵۰/۴، ۱۶۳۷/۸، ۱۷۹۲/۹  
،۲۴۰۶/۵، ۲۴۹۵/۸، ۲۶۷۱/۵، ۲۹۱۵/۳، ۲۹۲۱/۲، ۱۷۷۴/۲، ۱۷۹۲/۹، ۱۸۰۵/۲، ۱۸۱۶/۵  
،۳۰۸۲/۲، ۳۰۲۴/۴، متفرقات/۳۵۳۴، متفرقات/۱۹۴۳، ۲۰۳۶/۱، ۲۲۹۴/۱، ۲۳۵۸/۴  
،۳۰۶۲/۵، ۲۹۹۳/۶، ۲۹۴۶/۸، ۲۹۳۹/۱۲، ۲۹۳۳/۵، قصاید کوتاه/۳۶۱۱، قصاید/۳۵۴۸  
،۴۳۱۸/۱۱، ۴۳۱۲/۵، ۴۲۲۳/۱۰، ۴۱۶۳/۱۱، قصاید کوتاه/۳۶۳۰، ۳۶۲۷، ۵۵۷۵/۴  
،۵۵۷۳/۵، ۵۴۴۳/۶، ۵۳۰۶/۳، ۵۲۹۹/۳، ۵۰۷۷/۴، ۵۰۴۸/۸، ۴۸۸۵/۱۲، ۴۷۰۷/۷  
،۶۳۵۸/۵، ۶۳۳۵/۱۶، ۶۰۲۲/۴، ۶۰۱۵/۸، ۶۰۱۳/۵، ۵۹۸۴/۱۰، ۵۹۰۵/۳، ۵۶۲۵/۳  
،۶۰۷/۱۱، ۶۹۰۰/۱۳، ۶۸۱۹/۴، ۶۶۴۲/۴، ۶۶۳۹/۱، ۶۵۸۳/۱، ۶۵۶۴/۱۱، ۶۴۷۶/۴  
،۶۳۵۹/۹، ۶۹۳۹/۱۱، ۶۹۹۶/۱۱

۹. ادامه این مضمون را می‌توان در ابیات زیر مشاهده کرد:

،۱۷۴۱/۷، ۱۸۱۶/۵، ۱۸۳۰/۶، ۱۸۴۳/۲، ۱۸۵۸/۹، ۲۳۹۶/۲، ۲۷۳۷/۶، ۲۹۳۹/۱۲  
،۴۱۰۰/۶، ۴۱۱۰/۲، ۴۳۰۵/۲، ۴۳۲۴/۹، ۴۷۰۷/۷، ۴۷۱۷/۴، ۵۰۱۷/۱، ۵۰۴۸/۸، ۱۶۷۴/۶  
،۵۲۹۹/۳، ۵۵۷۳/۵، ۵۵۷۳/۴، ۵۶۲۵/۳، ۵۸۰۰/۱۰، ۵۸۳۵/۸، ۵۸۸۲/۵، ۳۰۵۶/۵

۵۹۱۴/۳، ۶۰۱۳/۵، ۶۰۱۵/۸، ۶۰۲۲/۴، ۶۳۳۱/۴، ۶۳۵۹/۹، ۶۵۸۲/۹، ۵۰۷۷/۴، ۶۷۵۴/۵، ۶۸۳۰/۲، ۵۹۰۵/۱۲

۱۰. ادامه این مضمون، در ابیات زیر مشاهده می‌شود:

۲۴۶۴/۷، ۲۳۵۸/۴، ۲۱۱۹/۲، ۲۱۱۸/۱، ۲۰۲۶/۴، ۲۰۱۷/۹، ۱۶۶۳/۲، ۱۶۶۳/۱، ۱۶۳۳/۹، ۲۷۳۷/۶، ۲۹۱۵/۳، ۳۵۲۱/۴، ۳۵۷۷/۴، ۳۶۵۸/۵، ۴۶۸۸/۶، ۵۳۷۸/۴، ۵۶۰۸/۴، ۵۹۱۷/۱۳، ۶۷۲۳/۱۲، ۶۷۲۰/۵، ۶۷۰۵/۳، ۶۶۶۳/۶، ۶۰۶۱/۶

۱۱. برای آگاهی بیشتر، نگاه کنید به: شمیسا، ۱۳۷۱: ۲۴۷.

۱۲. ادامه این مضمون، در ابیات زیر هم مشاهده می‌شود:

۲۹۷۱/۵، ۲۹۴۶/۸، ۲۸۵۳/۹، ۲۶۷۱/۵، ۲۶۴۷/۷، ۲۵۲۰/۹، ۲۳۹۱/۲، ۲۳۸۲/۹، ۱۳۰۵/۵، ۳۲۶۴/۵، ۳۳۸۹/۵، ۴۳۱۶/۴، ۴۷۴۰/۶، ۴۷۵۱/۱۰، ۴۷۶۴/۲، ۵۰۷۲/۶، ۵۰۱۸۳/۶، ۶۷۱۵/۵، ۶۷۰۱/۱۲، ۶۶۶۸/۱۸، ۶۶۵۲/۲، ۶۵۰۹/۱، ۶۲۲۳/۸، ۶۰۸۶/۸، ۵۴۰۰/۱۲، ۶۹۴۴/۶، ۶۹۸۹/۵

۱۳. ادامه این مضمون، در ابیات زیر هم مشاهده می‌شود:

۱۸۶۷/۲، ۲۳۴۸/۱، ۲۳۵۱/۱، متفرقات/۳۴۷۸، ۶۸۱۸/۲

۱۴. ادامه این مضمون، در ابیات زیر هم آمده است:

۳۱۸۴/۷، ۳۶۱۲/ه، ۶۲۰۷/۱۰، ۶۳۳۱/۳، ۶۷۱۹/۲، ۶۷۲۱/۵، ۶۷۲۲/۱۴، ۶۹۴۵/۱۲

۱۵. ادامه این مضمون، در ابیات زیر هم آمده است:

۱۶۷۴/۶، ۱۸۷۶/۷، ۲۹۴۶/۷، ۳۶۵۸/۵، ۴۶۳۵/۶، ۵۲۶۴/۱۱، ۵۵۹۱/۹

۱۶. برای نمونه می‌توان به ابیات زیر توجه کرد:

خود هم از زلف دراز خویش در بند بلاست / یک سرش بر گردن یوسف بود زنجیر ما

(دیوان صائب، ۲۵۰/۱۳)

اگر نه بر امید وصل یوسف طلعتی باشد / به چندین چشم چون زنجیر در زندان بیساید

(همان: ۳۲۳۳/۲۱)

در کنعان نگشایند به رویش اخوان / یوسف از مصر اگر بی‌درم آید بیرون

(همان: ۶۳۱۶/۶)

چشم زنجیر غریبانه چرا خون نگریست / یوسف آن روز که می‌رفت ز زندان بیرون

(همان: ۶۳۲۱/۶)



### کتابنامه

- قرآن کریم، (تنزیل من رب العالمین). ۱۳۷۵. ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، چ ۲. تهران: جامی.
- آزاد بلگرامی، میرغلامعلی. ۱۳۸۲. *غزالان‌الهند*. به تصحیح سیروس شمیسا. چ ۱. تهران: صدای معاصر.
- حافظ شیرازی. ۱۳۶۷. *دیوان*. به تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی. چ ۵. تهران: زوآر.
- خاقانی شروانی. ۱۳۷۳. *دیوان*. به تصحیح ضیاءالدین سجادی. چ ۴. تهران: زوآر.
- سعدی شیرازی. ۱۳۸۳. *کلیات*. به کوشش مظاهر مصفا. چ ۱. تهران: روزنه.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. ۱۳۶۶. *صور خیال در شعر فارسی*. چ ۳. تهران: آگاه.
- شمس‌العلمای گرکانی. ۱۳۷۷. *ابداع‌البدایع*، چ ۱. تبریز: احرار.
- شمیسا، سیروس. ۱۳۷۱. *فرهنگ تلمیحات*. چ ۳. تهران: فردوس.
- \_\_\_\_\_ . ۱۳۷۵. *کلیات سبک‌شناسی*. چ ۴. تهران: فردوس.
- صائب تبریزی. ۱۳۶۴-۱۳۷۰. *دیوان*. به کوشش محمد قهرمان. چ ۱. ج ۶. تهران: علمی و فرهنگی.
- صفا، ذبیح‌الله. ۱۳۷۳. *تاریخ ادبیات در ایران*. چ ۴. ج ۵/۲. تهران: فردوس.
- عطار نیشابوری. ۱۳۷۴. *دیوان*. به کوشش تقی تفضلی. چ ۸. تهران: علمی و فرهنگی.
- کریمی، امیربانو. ۱۳۷۱. *دویست و یک غزل صائب*. چ ۳. تهران: زوآر.
- میرشکرایی، محمد. ۱۳۵۸. «خضر در فرهنگ عامه ایران»، کتاب جمعه. س ۱. ش ۱۲.
- ناصر خسرو. ۱۳۶۸. *دیوان*. به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق. تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران.
- نعمانی، شبلی. ۱۳۶۸. *شعرالعجم*. ترجمه سیدمحمدتقی فخر داعی گیلانی. چ ۳. تهران: دنیای کتاب.



پښتو ښکته علمون انساني و مطالعات فرېښتې  
پرتال جامع علمون انساني